

جستاری در شخصیت ادبی و اجتماعی سکینه بنت الحسین علیهما السلام

دکتر محمدرضا شاهرودی^۱، رقیه ابراهیمی‌زاد جویمی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۱/۲۴، تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۳۱)

چکیده

مطالعه تاریخ اسلامی و ادب عربی، ما را با روایت‌های گوناگونی درباره شخصیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی سکینه، بنت الحسین(ع)، از بانوان بزرگ و فرهیخته خاندان نبوت آشنا می‌سازد. او از معدود بانوانی است که شخصیت علمی و فرهنگی در بسیاری از کتابهای ادبی و تاریخی به دقت ذکر شده است. تحلیل گران مسائل تاریخی در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به تناسب نوع دیدگاه خود، نگرش ویژه‌ای به اخبار گزارش شده در باره سکینه بنت الحسین(ع)، داشته‌اند. در این مقاله این گزارش‌ها را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌ایم که او بانویی عقیف، ادیب، هوشمند و آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود بوده و با درک و انتخاب موقعیت‌های مناسب، برای بیان جایگاه خود و دفاع از تبار و خاندان خویش و بزرگداشت نام اهل بیت(ع) در آن برهه سخت از تاریخ تشیع روش ویژه‌ای را برگزیده است.

کلید واژه‌ها: خاندان نبوت، زنان اهل بیت، سکینه، بنت الحسین(ع)

۱. استادیار دانشگاه تهران.

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

طرح مسئله

رفتارها و اقدامات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی سکینه، دختر امام حسین علیه السلام، همواره مورد توجه مورخان و راویان اخبار بوده است، به گونه‌ای که انبوهی خبر درباره زندگی و شخصیت او در دست است. توجه به سگذشت و زندگی این بانوی فرهیخته در منابع گوناگون، بیانگر اهمیت شخصیت وی و جایگاه ویژه‌ی است که او نزد مورخان و ادیبان داشته است. این روایت‌ها را می‌توان به گونه‌های شخصی، ادبی، اجتماعی و سیاسی تفکیک کرد. اخبار شخصی حاوی گزارش‌هایی درباره شخصیت فردی، ازدواج‌ها و رفتار سکینه با همسرانش است. در اخبار ادبی، داوری و نقادیه‌های او بر اشعار برخی شعرا و در اخبار سیاسی و اجتماعی، برخوردهای او با افراد وابسته به حکومت اموی و رفتارهایش با دیگران گزارش شده است.^۱

در دوره معاصر رویکردهای متفاوتی نسبت به گزارش‌های منابع درباره سکینه وجود دارد: عبدالرزاق المُرّم در کتاب *السيدة سکینه ابنة الامام الشهدید حسین بن علی؛ توفیق الفکیکی* در *سکینه بنت الحسین علیه السلام* و علی محمد علی دخیل در کتاب دیگری با همین عنوان، این اخبار را به کلی مردود و ساخته و پرداخته دشمنان اهل بیت (ع) دانسته‌اند. بنت الشاطی در کتاب *سکینه بنت الحسین*، برخی از روایت‌ها را درست و منطبق بر واقع و برخی را دروغ دانسته است. حسون ملارجی دلفی در *سطور مع نساء مومنات (۵۴-۵۸)*، جواد شبر در *ادب الطف (۱۵۸-۱۶۳)*، محمد حسین اعلمی حائری در *تراجم اعلام النساء (۱۹۹/۲-۲۰۶)* و محمدرضا حکیمی در *اعیان النساء عبر العصور المختلفة (۲۲۱-۲۲۷)* نیز با استناد به مطالب نویسندگان فوق‌الذکر، اخبار مرتبط با سکینه را نادرست دانسته‌اند. در تقابل با رویکرد فوق، شماری از نویسندگان به هنگام پرداختن به ادبیات عصر اموی یا تاریخ نقد ادبی، از وی به عنوان زنی منتقد و شعرشناس که آراء سنجش‌گرانه‌اش می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، یاد کرده‌اند.^۲

سرگذشت نویسان فارسی‌زبان نیز با عباراتی شکوهمند از وی به عنوان زنی برجسته،

۱. در این مقاله اخبار ادبی مورد بررسی قرار نخواهد گرفت.

۲. برای نمونه رک: شوقی ضیف، *العصر الاسلامی*، ۱۴۲، زکی مبارک، ۴-۹، زرین‌کوب، *نقد ادبی*، ۱۳۹/۱؛ همو، *کارنامه اسلام*، ۱۳۵. ژان کلود واده خاورشناس فرانسوی در سال ۱۹۵۷ طی مقاله‌ای

مفصل در مجله *Arabic*، تحلیلی جامع از این اخبار ارائه کرده است.

(J-CL. VADET, Une Personalite feminine du hidjaz au I.VII Siecle: sukayna Petite_Fille de Ali?) in *Arabica*, III, (1957) 261-87).

ادیب و دانشور یاد کرده‌اند (اعتماد السلطنه، ۶۷/۱-۸۹؛ محلاتی، ۲۵۶/۳-۲۸۱؛ مدرس تبریزی، ۴۸/۳-۵۰). فاطمه مرنیسی در کتابی با عنوان فارسی زنان پرده‌نشین و نخبگان جوشن‌پوش پس از بررسی مسائل و شرایط زنان در صدر اسلام، به طرح دیدگاه‌های خود دربارهٔ حقوق زن در اسلام پرداخته و در پایان سکینه را نیز به عنوان زنی روشنفکر که به حقوق قانونی خود در ازدواج آگاهی داشت و خواهان تساوی حقوق زن و مرد بود، معرفی کرده است (ص ۲۸).

نویسندگان این مقاله در تحلیل این اخبار، رویکرد دیگری دارند: از اخبار مرتبط با ازدواج‌های سکینه چنین برمی‌آید که همهٔ ی خواستگاران و همسران وی، (جز عبدالله بن حسن که نخستین همسر وی بود و امام حسین (ع)، خود او را برایش برگزید و قبل از ازدواج، در کربلا به شهادت رسید)، از خانواده‌های مخالفان و دشمنان اهل بیت (ع) بوده‌اند. حال باید پرسید چرا او با مردان منتسب به مخالفان اهل بیت (ع) ازدواج می‌کرده‌است؟ به علاوه مورخان، همه جا سکینه را در صحنه‌های فرهنگی و ادبی و اجتماعی یا سیاسی به تصویر کشیده‌اند. گویی زندگی خصوصی و ازدواج‌های او، با سیاست، پیوند داشته‌است. بررسی محتوای گزارش‌های مرتبط با رویدادهای زندگی خصوصی و اجتماعی سکینه، نشان می‌دهد که وی زنی آگاه و هوشمند بود که موقعیت‌های مناسب اجتماعی و سیاسی را به خوبی شناسایی کرد و از آن برای مبارزه با حکومت و پرکشیدن نام و یاد خاندان و اجداد بزرگوارش در دوران سخت و خفقان حاکم بر شیعیان استفاده کرد. انتخاب همسران از جناح مخالف خاندان خویش هم نشان دهندهٔ جرئت، جسارت و اعتماد به نفس و هوشمندی و موقعیت شناسی وی است. به علاوه این اخبار حاکی از مقبولیت منحصر به فرد او در مقایسه با دیگر زنان جامعهٔ خود است.

دوران کودکی و نوجوانی

نام دختر کوچک امام حسین (ع) به صورت «سکینه» و «سکینه» رایج است اما در منابع کهن از او با نام «سکینه» به ضم سین و فتح کاف یاد شده‌است. این منابع نام اصلی او را «آمنه»، «آمین» یا «أمیمه» نوشته‌اند؛ بنابراین «سکینه» لقب او بوده که بر نام اصلیش غلبه یافته و رایج شده‌است. بیشتر منابع اما نام او را «آمنه» ذکر کرده و نوشته‌اند که مادرش لقب «سکینه» را برایش برگزید (ابو الفرج اصفهانی، مقاتل...، ۹۴؛ همو، اغانی، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۱؛ ابن ندیم، ۱۰۷-۱۰۸؛ ابن عساکر، تراجم النساء، ۱۵۵-۱۵۶؛ ابن خلکان، ۳۹۷/۲، ذهبی، تاریخ...، ۳۷۱/۷).

مادر سکینه، رباب، دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بود مدائنی، ۶۴؛ ابن سعد، ۴۵۷/۸؛ مصعب زبیری، ۵۹؛ ابن قتیبه، المعارف، ۲۱۳؛ عسکری، ۲۰۱/۳-۲۰۴، ۲۳/۴-۲۴). رباب پس از شهادت امام حسین(ع) با وجود خواستگاران بسیار ازدواج نکرد و می‌گفت: «پس از رسول خدا (ص) خویشاوندی نمی‌گزینم». او یکسال بعد از واقعه کربلا درگذشت (ابن حبیب، ۳۹۶-۳۹۷؛ ابو الفرج اصفهانی، اغانی، ۱۶/۱۴۱؛ ابن جوزی، ۱۶۹/۴). به نوشته طبری (۲۶۷/۳)، سکینه در هنگام واقعه کربلا (سال ۶۱ ق) کم سن و سال بوده است. به علاوه درگذشت وی در سال ۱۱۷ ق بوده و از این رو به نظر می‌رسد که سکینه بین سال‌های ۴۵-۵۱ ق به دنیا آمده باشد (مصعب زبیری، ۵۹؛ ابن قتیبه، المعارف، ۲۱۳؛ مفید، ۱۳۵/۲؛ طوسی، ۴۷۸/۱).

ابیاتی از امام حسین(ع) در اظهار علاقه به سکینه و مادرش رباب در منابع موجود است که محتوا و مضمون آن‌ها مشترک است ولی اختلافاتی در برخی کلمات آن‌ها دیده می‌شود (مصعب زبیری، ۵۹؛ ابن حبیب، ۳۹۷؛ ابن قتیبه، المعارف، ۲۱۳؛ بلاذری، ۴۱۷/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل...، ۹۴؛ همو، اغانی، ۱۳۹/۱۶، ۱۳۶-۱۴۰؛ ابن رشیق، ۱۰۰/۱؛ حصری، ۶۳/۱).

لَعْمَرُكَ اَنْنِي لَأَحِبُّ دَاراً تَحَلُّ بِهَا سَكِينَةٌ وَ الرَّبَابُ
أَحِبُّهُمَا وَ أَبْذُلُ بَعْدَ مَالِي وَ لَيْسَ لِلأَمِي فِيهَا عِتَابُ
وَ لَسْتُ لَهُمْ وَ اِنْ عَتَبُوا مُطِيعاً حَيَاتِي أَوْ يُعَيِّنِي التُّرَابُ^۱

چون امام حسین(ع) قصد رفتن به میدان کرد، برای وداع به خیمه‌ها آمد. سکینه فریاد می‌کشید و می‌گریست. امام او را در آغوش کشید و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبِكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي
لَا تَحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ مُحْرِقاً مادام مَتَى الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي
وَ إِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالأَذَى تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ^۲

۱. به جان تو سوگند که من سرایی را دوست دارم که در آن سکینه و رباب سکنا گزیده‌اند. آن دو را دوست دارم و بیشترین ثروت خود را نثارشان می‌کنم و ملامت‌گر مرا در آن عتابی نیست. و من - گرچه مرا نکوهش کنند - در طول زندگی ام از ایشان اطاعت نخواهم کرد تا آنکه خاک مرا [در خویش] پنهان سازد.

۲. بعد از من ای سکینه! بدان که گریه تو به درازا خواهد کشید.

قلب مرا با اشک سوزناک خود مسوزان مادام که روح من در پیکر من است.

و آنگاه که کشته شدم تو نسبت به آنچه انجام می‌دهی، شایسته‌تری ای برگزیده بانوان!

(ابن شهر آشوب ۷۷/۴؛ مجلسی، ۴۹/۴۵).

سکینه به همراه سایر اسیران به شام رفت (ابومخنف، ۲۱۷؛ ابن عساکر، تراجم النساء، ۱۵۵؛ مقریزی، ۵۹۶/۳) و در پاسخ به کسانی که پرسیدند تاکنون اسیرانی چنین ارجمند ندیده بودیم، شما کیستید؟ گفت: ما اسیران آل محمدیم (صدوق، ۱۰۰؛ فتال نیشابوری، ۱۹۱/۱؛ مجلسی، ۱۵۵/۴۵، ۱۶۹؛ قمی، منتهی الامال، ۵۹۵/۱).

همسر داری سکینه

پس از رویداد کربلا تا زمان ازدواج سکینه، درباره وی آگاهی در دست نداریم. منابع تاریخی و ادبی از عبدالله بن حسن (ع)، مصعب بن زبیر، عبدالملک بن مروان، اصبع بن عبد العزیز بن مروان، عبدالله بن عثمان بن حکیم بن حزام بن خویلد، ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و زید بن عمرو بن عثمان بن عفان به عنوان همسران یا کسانی که خواهان ازدواج با او بوده‌اند، نام برده‌اند. البته بیشتر روایت‌های صحیح، از عبدالله بن حسن (ع) به عنوان همسر اول سکینه نام برده‌اند. در منابع آمده است که [امام] حسین (ع) سکینه را به عقد عبدالله بن حسن در آورد ولی او قبل از ازدواج کشته شد (طبرسی، ۴۱۸/۱؛ صفدی، ۲۹۱/۱۵؛ ابن قنیتو، ۴۱؛ ذهبی، سیر...، ۵/۲۶۲؛ همو، تاریخ...، ۳۷۱/۷).

مصعب بن زبیر ازدواج با سکینه را از آرزوهای بزرگ و قلبی و مایه فخر و مباهات خود می‌دانست تا جایی که این آرزو را همسنگ آرزوی رسیدن به امارت عراق قرار داده، اجابت آن را به دعا از خداوند می‌خواست (ابن قتیبه، عیون...، ۳۶۷/۱؛ بلاذری، ۴۱۶/۲؛ ابن عساکر، تاریخ...، ۲۳۷/۴-۲۳۸؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۶/۲۰؛ ابن خلکان، ۲۵۸/۳؛ ابن شاکر کتبی، ۱۴۳/۴). مصعب در سال ۶۷ ق از سوی برادرش، عبدالله بن زبیر به حکومت عراق رسید و در همین زمان با سکینه ازدواج کرد. سکینه خود گوید: با مصعب ازدواج کردم در حالی که زیباتر از آتش در شب سرد و تاریک بودم (ابوالفرج اصفهانی، اغانی، ۱۵۰/۱۶؛ ۱۲۷/۱۹). برخی کابین او را هزار هزار و برخی ۵۰۰ هزار درهم و همین مقدار هدیه، نوشته‌اند. تعیین چنین کابین هنگفتی، حتی از نگاه شاعران دور نمانده است به گونه‌ای که انس بن زبیر دوئلی لیثی پس از شنیدن آن اعتراض خود را طی ابیاتی به عبدالله بن زبیر چنین اعلام کرد:

أبلغ أمير المؤمنين رسالةً من ناصحٍ لك لا يُريدُ خِداً

بُضِعُ الْفَتَاةُ بِالْفِ أَلْفٍ كَامِلٍ وَتَبَّيْتُ سَادَاتُ الْجُنُودِ جِيَاعًا
لَوْ لِأَبِي حَفْصٍ أَقُولُ مَقَالَتِي وَ أَقْصُ شَأْنَ مَقَالَتِي لَأَرْتَاعًا^۱

(ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ۷۳۷/۲؛ بلاذری، ۱۹/۷؛ ابوالفرج اصفهانی، اغانی، ۳۶۱/۳؛ ۱۵۰/۱۶، ۱۵۵؛ تنوخی، ۲۲/۷؛ ابن فرضی، ۸۹؛ ثعالبی، ۱۲۹؛ بغدادی، ۱۰۷/۱۳؛ ابن ابی الحدید، ۲۹۷/۵؛ ابن جوزی، ۳۶۸/۴، ۶۴۲؛ ابن تغری بردی، ۲۹/۱). این کابین هنگفت و توجه منابع به آن، از سویی نشان دهنده جایگاه ویژه اجتماعی سکینه و از سوی دیگر حاکی از این است که مصعب نمی‌توانسته است قبل از رسیدن به قدرت سیاسی و تمکن مالی، اقدام به خواستگاری از سکینه کند. به علاوه چنین نتیجه می‌دهد که زندگی سکینه با مسائل سیاسی زمانش پیوند داشته‌است و شاید به نوعی وادار به این انتخاب شده‌است. نیز گفته شده که گرامی‌ترین مردمان از جهت زناشویی مصعب است، زیرا با سکینه بنت الحسین و عایشه بنت طلحه ازدواج کرد (ثعالبی، ۱۲۸؛ حصری، ۶۴/۱؛ ابن طقطقی، ۱۶۹). همچنین نوشته‌اند که مصعب روزی طی کلامی توهین‌آمیز به سکینه گفت: «أَنْتِ مِثْلُ الْبَعْلَةِ لَا تَلْدِينَ»^۲ و سکینه با سخنی سخت و دندان‌شکن که رنگ و بوی سیاسی نیز داشت گفت: «لَا وَاللَّهِ وَ لَكِنَّ أَبِي كَرَمِي أَنْ يَقْبَلَ لَوْمَكَ»^۳ (ابوحیان توحیدی، البصائر و الذخائر، ۴۶۴/۲؛ زمخشری، ۲۸۲/۴؛ برای متن کامل این گفتگو نک: (آبی، ۱۶۸/۲). سکینه با این سخن در پی یادآوری شرافت نسب و مباحثات به آن در مقابل مصعب بن‌زبیر بود که تنها با تکیه بر قدرت سیاسی، به خود جرئت چنین جسارتی می‌داد.

سکینه پس از قتل مصعب بین سالهای ۷۱ تا ۷۳ ق، از کوفه به سمت مدینه حرکت کرد. کوفیان برای عرض تسلیت، گرد او جمع شدند. او خطاب به آن‌ها گفت: به خدا می‌دانید که شما را خوش ندارم. خدا شما را خیر ندهد و خلافت را بر شما مبارک نگرداند! به خدا جدم و پدرم و عمویم و همسرم را کشتید. در کودکی یتیم و در بزرگی بیوه‌ام کردید (ابن قتیبه، عیون‌الخبار، ۳۱۱/۱؛ بلاذری، ۴۱۶/۲؛ ابن عبد ربه، ۳۷۶/۴؛ ابوالفرج اصفهانی، اغانی، ۱۵۸/۱۶؛ ابوحیان توحیدی، ۵۳۵/۱؛ عمری، ۹۲). این سخن، از آگاهی سکینه از اوضاع سیاسی زمان خود و شناخت گروههای مختلف و کوشش برای

۱. نامه ی مرا به امیر المؤمنین برسان از سوی خیر خواه تو که قصد نیرنگ ندارد.

کابین زن جوان به هزار هزار درهم کامل باشد! درحالی که سروران سپاه تو گرسنه شب را به روز می‌رسانند.

اگر سختم را به ابو حفص بگویم و ماجرای گفتارم را برای او بگشایم تنش به لرزه در خواهد آمد.

۲. تو همچون استر فرزند به بار نمی‌آوری.

۳. نه؛ سوگند به خدا! کرامت من از اینکه دنائت تو را بپذیرد، ابا دارد.

حق‌گویی بدون ترس آن، در موقعیتی که مردم برای عرض تسلیت گرد آمده بودند، حکایت دارد. او از نفاق کوفیان آگاهی داشت و در این موقعیت حساس بی‌مهلبا آن را به آن‌ها گوشزد کرد و خاطرات تلخ گذشته نه چندان دور را با جمله‌ای کوتاه و عمیق به یادشان آورد.

عبدالملک بن مروان از سال ۶۵-۸۶ ه‍.ق که سال مرگش است، خلافت کرد. با عنایت به اختلاف و دشمنی مروانیان و زبیریان، خواستگاری او از سکینه و رد آن را نیز می‌توان پذیرفت (مدائنی، ۶۶؛ ابن‌حبیب، ۴۳۸؛ بلاذری، ۱۳۹/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۵۱/۱۶؛ ابن‌جوزی، ۶۴۲/۴). زیرا در یکی از روایت‌ها آمده است که: سکینه پس از خواستگاری عبدالملک گفت: پس از او با قاتل او [یعنی قاتل مصعب] ازدواج نمی‌کنم. و رمله دختر زبیر و خواهر مصعب از بیم ازدواج آن دو، او را به عقد پسرش عبدالله بن عثمان درآورد (ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۲۸/۱۹).

به نظر می‌رسد که اصبع بن عبد‌العزیز بن مروان، پس از قتل مصعب و پیش از مرگ عبدالملک بن مروان، خواهان ازدواج با سکینه شده باشد. اصبع او را با کابینی هنگفت و به روایتی ۲۰ هزار درهم به عقد خویش درآورد. عبدالملک با شنیدن این موضوع خشمگین شد و گفت: اصل و نسب ما آنچنان شریف و برجسته است که برای ایجاد خویشاوندی با دیگران به گزاردن کابین هنگفت نیاز نداشته باشیم و در مقام خلیفه وقت اصبع را میان حکومت بر مصر و ازدواج با سکینه مخیر کرد. اصبع نیز از ازدواج با سکینه منصرف شد (مدائنی، ۶۵؛ بلاذری، ۴۱۶/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۵۱/۱۶؛ ابن‌جوزی، ۶۴۲/۴). واضح است که عبدالملک برای منصرف کردن اصبع، ازدواج با سکینه را همسنگ امارت مصر قرار داد و او را وادار به انتخاب کرد.

نیز گفته‌اند: پس از مصعب، ابراهیم [بن عبد‌الرحمن بن عوف] از او خواستگاری کرد. سکینه گفت: آیا کودنی و نادانی تو بدان اندازه رسیده که از دختر حسین خواستگاری می‌کنی؟! و ابراهیم از خواسته‌اش منصرف شد (مدائنی، ۶۶؛ بلاذری، ۴۱۶/۲؛ ابن‌حبیب، ۴۳۸؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، ۱۵۲/۱۶-۱۵۴).^۱ سکینه با گفتن جمله‌ای که نشانه تفاخر به نسب عالی و شریفش بود، ابراهیم را راند، زیرا او به بی‌کفایتی ابراهیم برای وصلت با دختر حسین (ع) و خویشاوندی با بنی‌هاشم آگاه بود.

۱. با توجه به شکایت خانواده سکینه نزد هشام بن اسماعیل مخزومی (والی مدینه از ۸۳-۸۷) از ابراهیم، *اغانی*، ۱۵۴/۱۶) او باید پیش از سال ۸۷ خواهان ازدواج با سکینه شده باشد.

سومین همسر او عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد است. از زندگی سکینه با عبدالله تنها یک روایت در دست است. بنابراین روایت، سکینه در زمان هشام بن اسماعیل (که از سال ۸۲ تا ۸۷ ق والی مدینه بود) از عبدالله شکایت کرد که بدون اجازه همسر اول خویش با فردی دیگر ازدواج کرده است. این روایت نیز نشان دهنده آگاهی سکینه از حقوق زن در ازدواج و تلاش برای حفظ حرمت خاندان خود و بیان آن در نماز جمعه است (زبیر بن بکار، ۳۸۸/۱-۳۹۱؛ ابن ابی طیفور، ۱۹۲؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۳۴۶/۱۷؛ ابن عساکر، *تاریخ*...، ۳۷۴/۲۹-۳۷۵).

به نظر می‌رسد این اقدامات سکینه در زمان‌های مختلف برای یادآوری جایگاه فراموش شده خاندان خویش و یادآوری آن به مردمان خفته آن زمان بوده است و سکینه می‌خواست هر از چندگاهی، به مردم بی‌وفا و غافل، هشدار دهد. از این رو در حضور مردمی که برای نماز جمعه جمع شده بودند، نام حسین (ع) و طلحه را بر بالای منبر نماز جمعه بلند کرد تا خاطرات سال‌های نه چندان دور را بار دیگر در اذهان زنده کند. او می‌خواست دیگران بفهمند که در حسب و نسب هم رتبه‌اش نیستند، حتی اگر فرزند صحابی پیامبر باشند. این ازدواج با درگذشت عبدالله به پایان رسید (مدائنی، ۶۵؛ ابن سعد، ۴۷۵/۸؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۲۸/۱۹).

در غالب منابع از زید بن عمرو بن عثمان بن عفان به عنوان آخرین همسر سکینه نام برده شده است. دقیقاً دانسته نیست که این پیوند چه زمانی صورت گرفت و چه زمانی خاتمه یافت. ازدواج با زید در دوره خلافت سلیمان بن عبدالملک (حک: ۹۶-۹۹ ق) صورت گرفت، زیرا سلیمان به زید دستور داده بود که سکینه را طلاق دهد، زیرا او نتوانسته بود به شروط ضمن عقد وفادار بماند. پس از زید سکینه همسر دیگری اختیار نکرد.

ابوالفرج اصفهانی روایت‌هایی درباره برخی از رویدادهای زندگی سکینه و زید بن عمرو آورده است که نشان دهنده نوع برخورد او با زید و شروط ویژه‌ای است که سکینه برای ازدواج با او در ارتباط با سایر زنان یا کنیزانش از قرار داده بود. همچنین براساس این روایت‌ها، سکینه، شرط کرده بود که زید، وی را در رفت و آمدهایش آزاد بگذارد و اجازه دخل و تصرف در اموالش را به او بدهد.

روزی زید بن عمرو بن عثمان از سکینه به خشم آمد و به یکی از املاک خود رفت و هفت ماه در آنجا ماند. سکینه از زید، نزد عمر بن عبد العزیز که آن زمان والی مدینه بود، شکایت کرد و غیبت هفت ماهه و شروطش را با او [که اگر با زنی ارتباط داشته‌باشد یا مانع استفاده از اموال یا رفت و آمدش شود، باید طلاقش دهد] یادآور شد. عمر او را

احضار کرد و به ابن حزم دستور داد در کار آن‌ها داوری کند. ابو بکر بن عبدالله بن جهم گوید: عمر، من و محمد بن معقل بن یسار اشجعی را فرستاد تا در دادگاه شاهد باشیم. چون وارد شدیم، زید نشسته بود و همسر ابن حزم در اندرون بود. در این هنگام سکینه نیز آمد. ابن حزم گفت: او را به تنهایی وارد کنید. گفت: به خدا جز با کنیزانم وارد نمی‌شوم. پس با آنها وارد شد و به کنیزانش دستور داد برایش بالشی بگذارند و بر آن نشست. زید در کنار تخت ابن حزم نشسته بود و از شدت بیم و هراس نزدیک بود به زیر آن فرو رود. ابن حزم گفت: ای دختر حسین! خداوند در هر کاری میانه روی و اعتدال را دوست دارد. سکینه پاسخ داد: چه امر ناپسندی از من دیده‌ای؟! به خدا سوگند رویارویی تو با من، چون کسی است که مو را در چشم دیگری می‌بیند و خاشاک را در چشم خود نمی‌بیند! ابن حزم گفت: به خدا اگر مرد بودی، تو را مغلوب می‌کردم و پاسخت را می‌دادم. گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی؟! در این حال ابن‌ابی‌جهم عدوی گفت: ما به اینجا نیامده‌ایم که چنین کنیم. ای ابن حزم! حکم را اعلام کن. سکینه به یکی از کنیزانش گفت: این مرد کیست؟ گفت: ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌جهم. گفت: نمی‌دانستم که تو در این مجلس حاضری و در حضور تو چنین می‌گویم. پس مردان قریش را بخواند و به ابن‌ابی‌جهم گفت: به خدا اگر کسانی که در واقعه حره حاضر بودند، اینک حضور داشتند و می‌دیدند که این بنده یهودی به من اهانت می‌کند، او را می‌کشتند. ای دشمن خدا! به من اهانت میکنی؟! زمانی که رسول خدا یهودیان را به اریحا تبعید کرد، پدرت با آنان بود. سپس زید را آوردند و او با ترس با سکینه سخن گفت. سکینه گفت: ای زید تو دیگر مرا نخواهی دید. آیا ادعا می‌کنی هفت ماه با کنیزانت به سر برده‌ای بی آنکه با آنان ارتباط داشته باشی؟! اکنون مرا نظاره کن که دیگر مرا نخواهی دید. پس ابوبکر حکم کرد که سکینه گواهی براین ادعایش بیاورد یا زید سوگند یاد کند که چنین نبوده‌است. سکینه برخاست و گفت: ای ابن عثمان! مرا نگاه کن که دیگر مرا نخواهی دید. و ابن حزم ساکت بود. ما بیرون آمدیم و نزد عمر بن عبدالعزیز رفتیم. او صبحگاه زید را فرا خواند و میان آنان آشتی افکند (ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۹/۱۵۵-۱۵۷).^۱

۱. شاید این گونه افکار و رفتار، در آن زمان تازگی داشت. جالب توجه این که این شروط هیچ یک خلاف شرع نبود و نشان از آگاهی سکینه از حقوق خود در آن زمان دارد؛ اگرچه در عرف جامعه شایع نبود. گویی سکینه می‌خواسته این گونه، شرافت نسب خود را در مقابل نواده خلیفه به مردم و بزرگان آن زمان گوشزد کند. بر این اساس، زید باید در مقابل او سر فرود می‌آورد اگر چه خود اشراف زاده بود و اجازه استفاده از اموالش را می‌داد اگر چه نواده خلیفه بود.

فرزندان سکینه

بر پایه‌ی گزارش منابع، سکینه برای مصعب دختری به دنیا آورد که در کودکی درگذشت. نام این دختر را فاطمه یا رباب نوشته‌اند (مدائنی، ۶۴-۶۵؛ ابن‌حبیب، ۴۳۸؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ۲۱۴؛ بلاذری، ۴۱۶/۲-۴۱۷؛ ۱۸/۷؛ ابن‌سعد، ۱۸۳/۵؛ ۴۷۵/۸؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۵۰/۱۶-۱۵۳؛ ۱۲۷/۱۹؛ ابن‌عساکر، *تراجم‌النساء*، ۱۵۶؛ ابن‌جویری، ۶۴۳/۴). نیز نوشته‌اند: سکینه برای مصعب دختری آورد. ابن‌زبیر پیغام فرستاد او را «زبراء» بنام! سکینه گفت: بلکه او را به نام یکی از مادرانم می‌نامم و او را خدیجه یا فاطمه نامید (مدائنی، ۶۵). در اینجا نیز مشاهده می‌کنیم که سکینه در مقابل پسر زبیر، در پی یادآوری نام خاندان خود بود.

سکینه برای عبدالله بن عثمان نیز دو پسر به نام های حکیم و عثمان معروف به قُرَین (لقبی که خودش برایش برگزید) و یک دختر به نام ربیحه به دنیا آورد (مدائنی، ۶۹؛ ابن‌سعد، ۴۷۵/۸؛ مصعب زبیری، ۵۹، ۲۳۳؛ زبیر بن بکار، ۳۹۲؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ۲۱۴؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۲۸/۱۹؛ ابن‌عساکر، *تراجم‌النساء*، ۱۵۶).

پاسداشت کرامت خاندان خود

سکینه نسبت به اصل و نسب و خاندان خود، همواره حساس بود و در هر فرصتی آن را به دیگران یادآوری می‌کرد. عایشه، دختر طلحه، همسر دیگر مصعب و هووی سکینه بود و گاه میان آنان گفتگویی در می‌گرفت که هر بار عایشه آغازگر آن بود و هر بار نیز پاسخ‌های سخت سکینه او را به عقب‌نشینی وامی‌داشت. در یک سال، آن دو با هم حج‌گزارند و جهاز و موکب عایشه بهتر و بیشتر از جهاز و موکب سکینه بود. ساربان عایشه آواز سرداد:

عائشُ یا ذاتَ بَغالِ سِتینِ	لازِلتِ ما عِشتِ کَذا تَحجینِ ^۱
این سخن بر سکینه گران آمد، ساربانش این آواز را سرداد:	
عائشُ هَدی ضَرَّه تَشکوکِ	لولا أبوها ما اهتدی أبوکِ ^۲

۱. ای عایشه! ای صاحب استران شصت گانه! پیوسته که زنده‌ای اینگونه حج‌گزاری!
۲. ای عایشه! این هوویی است که از تو گلابه می‌کند، اگر پدر او نبود پدر تو هدایت نمی‌شد.

با شنیدن این سخن، عایشه به ساربانش دستور داد ساکت شود (ابو الفرج اصفهانی، *اغانی*، ...، ۱۸۸/۱۱؛ ابن جوزی، ۴/۶۹۳؛ صفدی، ۱۵/۲۹۲-۲۹۳؛ سبکی، ۱/۳۱۳-۳۱۴). همچنین هنگامی که سکینه و عایشه در مجلس عزایی بودند، عایشه دختر عثمان گفت: من دختر شهیدم. سکینه پاسخی نداد و چون وقت اذان رسید و مؤذن بانگ «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» سر داد گفت: این جد من است یا جد تو؟ عایشه گفت: پس از این بر شما تفاخر نمی‌کنم (ابو الفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۶/۱۴۳؛ قمی، *نفس المهموم*، ۵۲۹). نیز شبی که ماه تمام در آسمان بود، عایشه کنیز خود را نزد سکینه که با زنان در مجلسی نشستاده بود، فرستاد و گفت: بانویم می‌پرسد این بدر ماه شبیه کیست؟ و عایشه بسیار زیبا بود. پاسخ داد: هنگام اذان بیا و پاسخ گیر. هنگام صبح کنیز آمد. سکینه گفت: به بانویت بگو: این جد کیست؟! کنیز بازگشت و پاسخ را به عایشه رساند. عایشه گفت: بعد از این سخن سکینه، حرفی برای ما باقی نمی‌ماند (ابن فرضی، ۸۹؛ صفدی، ۱۵/۲۹۵). روزی احوص [انصاری] نزد سکینه بود که صدای اذان برخاست، سکینه اظهار فخر و مباهات کرد. احوص در پاسخ این ابیات را سرود:

فَخَرَّتْ وَانْتَمَتَ فَقُلْتُ ذَرِينِي
لَيْسَ جَهْلٌ أَتَيْتَهُ بَدِيعِ
فَأَنَا ابْنُ الَّذِي حَمَتَ لَحْمَهُ الدُّبُرُ
مَيْتًا طَوْبِي لَهُ مِنْ صَرِيعِ
عَسَلَتْ خَالِي الْمَلَائِكَةُ الْأَبْرَارُ
قَتِيلِ اللَّحْيَانِ يَوْمَ رَجِيعِ

ابوزید گوید: به جانم سوگند کاش او این سخن را نزد کسی غیر از سکینه گفته بود! زیرا به فضل پدر سکینه، زنبورها پدرش را حفظ کردند و ملائکه دائیش را غسل دادند. نیز گفته‌اند که این ماجرا و موضوعی دیگر باعث شد که سلیمان بن عبدالملک یا ولید بن عبدالملک، احوص را شلاق زده و تبعید کنند (ابو الفرج اصفهانی، *اغانی*، ۴/۲۳۴). همین اظهار نظر راوی نشان دهنده آگاهی آنان از شأن و جایگاه ویژه سکینه است.

رویارویی با خلفا و والیان

سکینه زنی بزرگمنش، شجاع و آگاه بود که حتی از رویارویی با خلفا و گفتن سخنان درشت با آنان نیز ابایی نداشت و همواره منزلت و جایگاه خانوادگی خود را پاس

۱. فخر کرد و نسب خود را [به پیامبر] رساند پس به او گفتم: کار جاهلانهای که کرده‌ای، جدید نیست. زیرا من پسر کسی هستم که گوشت [تن] او را زنبورها حفظ کردند؛ شهید قبیلہ ی لحيان در روز رجيع. دایمی مرا در حالی که مرده بود فرشتگان نیکوکار غسل دادند، خوش به حال او که بر زمین افتاده است.

می‌داشت و به دیگران گوشزد می‌کرد: «چون فاطمه دختر حسین (علیه‌السلام)، دخترش از عبدالله مُطَرَف را به هشام بن عبدالملک تزویج کرد، همراه با سکینه به دیدار او رفت. در این وقت هشام به فاطمه گفت: ای دختر حسین(ع)! فرزندان پسر عمویت یعنی حسن بن علی (ع) و فرزندان پسر عموی ما یعنی مطرف را وصیف کن! فاطمه اوصافی را بیان کرد. آنگاه سکینه ردای او را کشید و گفت: ای احوال! تو با این سخنت به ما تحکم و توهین کردی. به خدا تنها، روز طف، ما را به تو نمایاند. هشام گفت: تو زن جسور و سالمندی هستی و ما به همین دلیل به تو احترام می‌گذاریم (بلاذری، ۲۵۱/۶-۲۵۲؛ آبی، ۵۰؛ ابن‌عساکر، *تراجم‌النساء*، ۲۸۳-۲۸۴؛ ابن‌منظور، *مختصر...*، ۳۵۶/۲۰). سکینه، روزهای جمعه، پوشیده و در حجاب به نماز می‌آمد و چون خالد بن عبدالملک بن حارث بن حکم (والی مدینه از سال ۱۱۴ تا ۱۱۷ق) از منبر بالا می‌رفت، مقابلش می‌ایستاد و چون علی را دشنام می‌داد، کنیزانش او را دشنام می‌دادند و خالد دستور می‌داد کنیزانش را بزنند (ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۴۳/۱۶). «... سکینه دختر حسین از بزرگترین زنان قریش است. با گروهی از زنان قریش به حضور هشام رفت و عبا و عمامه‌اش را گرفت. پس هشام گفت: آیا چیز دیگری نیز می‌خواهی؟ پاسخ داد: چیزی جز اینها نمی‌خواهم و هشام عمامه می‌پوشید و چون سکینه آنها را گرفت، لباس دیگری طلب کرد.^۱ و چون مروان جدش علی (ع) را لعن می‌کرد، سکینه او و پدرش و جدش را لعن می‌کرد» (ابن‌عساکر، *تراجم‌النساء*، ۱۵۷؛ ذهبی، ۳۷۱/۷؛ همو، *سیر...*، ۲۶۳/۵؛ صفدی، ۲۹۱/۱۵).

وفات و مدفن سکینه

سال تولد و مدت زندگانی سکینه به طور دقیق، مشخص نیست، اما یقیناً می‌دانیم که در پنجم ربیع‌الاول سال ۱۱۷ق و در خلافت هشام بن عبدالملک (خلافت از سال ۱۰۵-۱۲۵ق) و ولایت خالد بن عبدالله یا عبدالملک بن حارث بن حکم (والی مدینه از سال ۱۱۴-۱۱۷ق) در مدینه، درگذشت.

آورده‌اند: «چون سکینه وفات کرد، خالد بن عبدالله بن حارث بن حکم، والی مدینه، گفت: منتظر باشید تا بر او نماز بخوانم و از شهر خارج شد. و تا ظهر یا شب باز نگشت. مردم ترسیدند جسد فاسد شود؛ از این‌رو، مقداری عود به ۳۰ دینار خریدند و اطراف جنازه‌اش برافروختند و شبیه بن‌نصاح بر او نماز خواند (ابن‌سعد، ۴۷۵/۸؛ خلیفه بن

۱. سکینه می‌خواست، بدینوسیله به او اعلام کند که شایستگی پوشیدن این لباس (لباس خلافت) را ندارد.

خیاط، ۵۱۴/۲؛ ابن قتیبیه، المعارف، ۲۱۴؛ بلاذری، ۲ / ۴۱۷؛ طبری، ۱۶۲/۴؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، ۱۷۱/۱۶؛ ابن زبربعی، ۱۱۳؛ ابن فرضی، ۸۹-۹۱؛ ابن عساکر، ۱۶۹-۱۷۰، ۳۰۱؛ ابن جوزی، ۶۴۶/۴؛ یاقوت حموی، ۵۹ / ۲، ۵۱۲/۳؛ ابن اثیر، ۱۹۵/۵؛ نووی، ۱۶۳/۱؛ ابن خلکان، ۳۹۶/۲؛ محب‌الدین طبری، ۱۹۷؛ ذهبی، تاریخ...، ۳۷۱/۷؛ همو، سیر...، ۲۶۳/۵؛ صفدی، ۲۹۱/۱۵).

همچنین گفته‌اند: «پس از پیامبر بر جنازه‌ی هیچ کس جز سکینه، بنت الحسین(ع)، بدون امام نماز نخواندند. او در زمان خالد بن عبدالملک بر مدینه، وفات کرد. کسی را نزد خالد فرستادند تا بر جنازه او نماز بخواند و این در اول ظهر و گرمای شدید بود. گفت: کاری نکنید تا بیایم و بر او نماز بخوانم. پس جنازه را در جایی که بر جنازه‌ها نماز می‌خواندند، قرار داده به انتظار نشستند تا ظهر شد. باز پیغام فرستاد. گفت کاری نکنید تا بیایم. عصر شد و آنها همچنان منتظر بودند. تا نماز عشا را خواندند و پی در پی برایش پیغام می‌فرستادند و به آنان اجازه نمی‌داد. تا اینکه نماز عشا را هم خواندند و او نیامد. مردم برخاستند و گروه گروه بر او نماز خواندند و رفتند. مقداری عود تهیه و اطراف جنازه برافروختند تا صبح شد. پس از نماز صبح، خالد پیغام فرستاد که بر او نماز بخوانید و دفنش کنید. و شبیه بن نصح بر او نماز خواند (بلاذری، ۴۱۷/۲-۴۱۹؛ ابوالفرج اصفهانی، اغانی، ۱۷۱/۱۶-۱۷۲، ابن فرضی، ۹۰-۹۱؛ قمی، منتهی‌الامال، ۶۵۲/۱).

مطمئناً علت به تعویق انداختن دفن سکینه از سوی خالد بن عبدالله بن حارث، والی مدینه، مخالفت‌های سکینه با او بوده است؛ زیرا چنانکه گذشت، وی لعن‌ها و دشنام‌های خالد را متقابلاً پاسخ می‌داد و او را لعن می‌کرد. خالد کینه‌ای را که به دل گرفته بود تلافی کرد و در هنگام وفاتش طبق سنت معمول، بر جنازه‌اش نماز نخواند و به عمد مراسم نماز و تدفینش را به تعویق انداخت تا مگر جنازه فاسد شود و بدین وسیله از او انتقام بگیرد.

مورخان محل قبر او را در مدینه دانسته‌اند (ابن عساکر، تراجم‌النساء، ۱۶۹؛ یاقوت حموی، ۵۹۵/۲؛ نووی، ۱۶۳/۱؛ مناوی، ۱۵۰/۱؛ صبان، ۲۲۹-۲۳۰؛ مبارک، ۴۳/۵).

نقد سکینه بر اشعار شاعران

سکینه با شاعران مشهوری معاصر بود. روایت‌های بسیاری درباره دیدار این شاعران با سکینه به ثبت رسیده است. در همه این اخبار، وی در مقام منتقد ادبی ظاهر

شده است. زنی ادیب و دانشمند و شعرشناس و نکته‌سنج که شعر شاعران را جسورانه و بی‌پرده به نقد می‌کشید و از خرده‌گرفتن به شاعران بزرگی چون جریر و فرزدق ابایی نداشت. آنها، خود به دیدارش می‌شتافتند تا به عنوان داوری با انصاف و خردمند و نکته‌بین میانشان داوری کند. آنان نیز نظرها و آراء وی را بی‌هیچ اعتراض و رنجشی می‌پذیرفتند و به ضعف‌های خود اعتراف می‌کردند.

شاعرانی که به نوعی مورد انتقاد سکینه قرار گرفته‌اند عبارتند از: أَحْوَص، جریر، جمیل بئینه، حارث بن خالد مَخْزوم، عَرْجی، عُرْوَة بن اُذَیْنَه، فرزدق، کَثِیر عَزَه و نُصِیب. مضمون روایت‌هایی که به دیدار شعرا با سکینه و نقد شعر آنها به توسط وی اشاره دارد، غالباً شبیه به هم است اما در صورت و شکل نقل آنها گاه اختلاف‌هایی به چشم می‌خورد. از آنجا که هدف این مقاله بیان دیدگاه‌های ادبی و نقادانه سکینه نیست، از این‌رو، اشعار وارد شده در این اخبار و تفصیل اظهار نظرهای او، در این مجال ذکر نمی‌گردد و تنها به بیان چگونگی این دیدارها بسنده می‌شود:

بنابر یک روایت جریر، فرزدق، جمیل، کثیر و نصیب در منزل سکینه گردآمدند. کنیزکی که تکه کاغذی در دست داشت، بیرون آمد و گفت: کدامتان فرزدق است؟ فرزدق گفت: من. گفت: تو همانی که این ابیات را سروده‌ای؟ (بیهقی، ۱۶۲-۱۶۵؛ مرزبانی، ۱۵۳). بنا بر روایتی دیگر، جریر، فرزدق، کثیر، جمیل و نصیب برای مهمانی به منزل سکینه رفتند. پس از چند روز به آنها اجازه ورود داد و خود در جایگاهی نشست که آنها را می‌دید و صدایشان را می‌شنید و آنها او را نمی‌دیدند. پس کنیزکی ادیب و سخن‌شناس نزدشان فرستاد...» (بیهقی، ۱۶۲-۱۶۵؛ مرزبانی، ۱۴۴-۱۴۵؛ ۱۵۱-۱۵۳؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۶۱/۱۶-۱۶۵؛ ابن عساکر، ۱۶۱-۱۶۴؛ ابن جوزی، ۶۴۴/۴-۶۴۶؛ سراج، ۷۹/۲-۸۲؛ ذهبی، سیر...، ۲۶۳/۵؛ همو، *تاریخ...*، ۳۷۳/۷؛ صفدی، ۲۹۳/۱۵-۲۹۴). روایت‌هایی نیز مبنی بر اظهار نظرهای سکینه درباره ابیاتی از فرزدق (بلاذری، ۹۶/۷-۹۷؛ بیهقی، ۱۶۱-۱۶۲)، کثیر عزه (مرزبانی، ۱۴۰-۱۴۱؛ ابن عبدربه، ۳۶۴/۵؛ زمخشری، ۶۹۷/۱)، عروه بن اذینه (ابوبکر اصفهانی، ۴۸۸/۱؛ وشاء، ۱۲۵؛ سیدمرتضی، ۴۱۳) و عرجی (ابن ابی طیفور، ۲۲۷؛ آبی، ۲۷۱/۷) در دست است.

روایت‌هایی نیز درباره ارتباط او با آوازه خوانان در دست است که به دلیل عدم ذکر چنین گزارشی‌هایی از ناحیه دیگر راویان، بیشتر آنها مردود است. از این میان شاید بتوان این خبر را مورد توجه قرارداد که سکینه بیت:

يَا أَرْضُ وَيَحْكِ أَكْرَمِي أُمَوَاتِي فَلَقَدْ ظَفَرْتُ بِسَادَتِي وَحُمَاتِي^۱

را برای ابن سُرَیج فرستاد و از وی خواست که در آن لحنی برای نوحه سرایی بسازد و این لحن موجب شد که مردم مکه و مدینه او را بر همه نوحه سرایان مکه و مدینه و طائف برتری دهند.

نیز گفته‌اند: سکینه یکی از غلامان خود به نام عبدالملک را نزد ابن سُرَیج فرستاد تا نوحه‌گری فراگیرد. او همچنان در خدمت ابن سُرَیج آموزش می‌دید تا اینکه عموی سکینه، ابوالقاسم محمد بن حنفیه (د ۸۲ ق) وفات کرد. در آن زمان ابن سُرَیج بیمار بود و قادر نبود نوحه‌گری کند. عبدالملک به سکینه گفت: من برای تو نوحه سرایی می‌کنم به گونه‌ای که نوحه‌گری ابن سُرَیج را فراموش کنی. گفت: آیا می‌توانی چنین کنی؟ پاسخ داد: آری و نوحه را اجرا کرد و بسیار نیکو بود» (ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱/۲۶۳-۲۶۳).

خبر دیگر درخواست دو مُغَنّی بزرگ آن دوران، غریض و مَعْبَد (ابن قتیبه، ۲/۸۹-۹۰؛ ابن عبد ربه، ۶/۳۲-۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۲/۳۶۵-۳۶۶) یا به روایت دیگر غریض و ابن سُرَیج (همو، همانجا) از سکینه برای داوری در مورد آواز خواندنشان است که سکینه هر دو را مساوی دانسته و هیچ یک را بر دیگری برتری نداده است. گزارش دیگر، خبر آواز خواندن مُغَنّی معروف حَنّین در منزل سکینه و مرگ او بر اثر فروریختن سقف خانه به دلیل ازدحام جمعیتی است که برای شنیدن آوازش گرد آمده بودند (همو، ۱/۳۵۵-۳۵۶). سرانجام واپسین خبر از این دست، دعوت سکینه از ابن سُرَیج و عَزّه میلاء برای آواز خواندن در منزلش است (همو، ۱۷/۴۴-۴۷).

جز گزارش مربوط به داوری سکینه میان دو مغنی، دو گزارش آخر تنها در "*اغانی*" وارد شده است و هیچ یک از منابع پیش یا پس از *اغانی*، هیچ اشاره‌ای به آن ندارند. ابن عساکر نیز ذیل نام سکینه و نام‌های دیگر، به طور مبسوط اخبار او را حتی از قول ابوالفرج اصفهانی وارد کرده و گزارش دیدارهایش با شاعران را به چند طریق از راویان مختلف نقل کرده است ولی هیچ اشاره‌ای به پرداختن وی به غنا ندارد. معافری در "*الحدائق الغناء فی اخبار النساء*" نیز همه اخبار ابن عساکر را عیناً نقل کرده است (ص ۱۴۲-۱۵۵). "ابن منظور" در مختصر تاریخ دمشق تمام اخبار ابن عساکر درباره سکینه را در یک صفحه خلاصه کرده و در پایان می‌نویسد: «حافظ ابن عساکر در کتاب خود حکایاتی را که او با شعرا داشته است ذکر کرده که من شأن او را والاتر از ذکر

۱. ای زمین! دریغ! مردگان مرا گرامی دار! چه بر سروران و حامیان من پیروز گشته‌ای.

چنین حکایاتی می‌دانم» (۲۵۸/۱۰).

افزون بر این، در هیچ یک از منابع سخنی از مخالفت امام سجاد(ع) و امام محمدباقر(ع) با اقدامات سکینه دیده نمی‌شود. اگر آن دو بزرگوار عمل وی را خلاف شرع می‌دانستند، یادآوری کرده و او را باز می‌داشتند؛ بدین‌سان، می‌توان این گزارش‌ها را مانند برخی دیگر از اخبار و افسانه‌های نقل شده در *اغانی* دانست که با اغراض مختلف ساخته شده است.

شخصیت سکینه از دیدگاه مورخان و نویسندگان^۱

تاریخ‌نویسان، شخصیت و منش سکینه را با جمله‌های گوناگونی ستوده و تحسین کرده‌اند، از جمله آورده‌اند: «سکینه زنی عفیف و پاکدامن بود. در عین حال از مردان روی نمی‌پوشاند و با بزرگان قریش نشست و برخاست می‌کرد و شاعران به دیدارش می‌رفتند و زنی نکته بین بود» (ابوالفرج اصفهانی، *اغانی*، ۱۴۳/۱۶).

در این عبارتها کلمه «برزه» به کار رفته است. این کلمه برگرفته از مصدر «بروز» است و «برز» و «برزه» به مرد و زنی گفته می‌شود که به خردمندی و عقل بسیار متصف است. نیز این واژه به معنی زنی است که زیباییش آشکار است، رویش را از مردان نمی‌پوشاند و سر به زیر نمی‌افکند و چون زنانی نیست که اگر با آنها صحبت کنند، سخن نگویند و پاسخ ندهند و او زنی محترم و بزرگوار است که در مجلس قوم حاضر

۱. یکی از ابعاد شخصیت فرهنگی سکینه بنت الحسین، جایگاه والای او در شعر و ادب عربی است تا آنجا که او را مقامی ممتاز می‌بخشد و نقادی اشعار بزرگانی چون فرزددق و دعبل را نصیب او می‌سازد. ما در این مجال کوتاه تنها به نمونه‌ای از اشعار او که ابوبکر بن درید از ابوحاتم سجستانی در *رئای پدرش امام حسین (علیه‌السلام)* روایت کرده است، بسنده می‌کنیم:

فَعَيْنُهُ بِدُمُوعِ ذَرْفِ عَدَقِهِ	لَا تَعْدِلِيهِ فَهَمٌّ قَطِيعٌ طَرَقَهُ
رَيْبُ الْمُنُونِ فَمَا أَنْ يَخْطِيَهُ الْحَدَقَهُ	إِنَّ الْحُسَيْنَ عِدَاةَ الطَّافِ يَرِشُفُهُ
نَسْلُ الْبَغَايَا وَجَيْشِ الْمُرْقِ الْفَسَقَهُ	بِكُفِّ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
عَدَاً وَجَلَّكُمْ بِالسَّيْفِ قَدْ صَفَقَهُ	أُمَّةَ السُّوءِ هَاتُوا مَا احْتَجَّاجُكُمْ
صَيْرْتُمُوهُ لَأَرْمَاحِ الْعِدَا دَرَقَهُ	أَلْوَيْلُ حَلِّ بِكُمْ إِلَّا بِمَنْ لِحَقَهُ
لَاتَبِكِ وَلِدَاً وَلَا أَهْلًا وَلَا رَفَقَهُ	يَا عَيْنُ فَاخْتَفِي طُولَ الْحَيَاةِ دَمًا
قِيحًا وَدَمْعًا وَفِي إِثْرِيهِمَا الْعَلَقَهُ	لَكِنْ عَلَيَّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَنْسِكِي

(زجاجی، ۱۶۸).

می‌شود و دیگران با او سخن می‌گویند و رای و نظر و عفافش مورد اعتماد است. نیز گفته‌اند: «برزه» زن میانسال را گویند که مانند جوانان روی نپوشاند و با این حال عقیف و خردمند است و با مردمان می‌نشیند و سخن می‌گوید (ابن منظور، لسان ...، ۳۷۴/۱).

"جویریة" گوید: «سکینه را دیدم در حالی که از بهترین زنان قریش از جهت زهد و عبادت بود و شنیدم که ۸۰۰ هزار دینار صدقه و صله داد و بنده آزاد کرد» (ابن فرضی، ۹۱). «سکینه در زیبایی و ادب و فصاحت منزلت والایی داشت و منزل وی مجلس ادبا و شعرا بود» (ابن جوزی، ۶۴۲/۴). «سکینه سیره و اخلاق نیکو و کرم و بخشش بسیار داشت و بسیار عاقل و خردمند بود و شاعران و فضلا به منزلش می‌رفتند» (ابن قنیتو، ۴۱). «سکینه زیباترین زنان زمان خود و بهترین و عاقل‌ترین آنها بود» (حصری، ۶۴/۱؛ ابن کثیر، ۲۶۶/۵؛ ۲۱۲/۸؛ ذهبی، تاریخ...، ۳۷۱/۷؛ ابن طقطقی، ۱۶۹؛ ابن تغری بردی، ۲۷۶/۱؛ ابن عماد، ۱۵۴؛ ابن خلکان، ۳۹۴/۲؛ صفدی، ۲۹۱/۱۵؛ یافعی، ۲۵۱/۱). «او از جمله زنان بزرگ و اهل خرد و کرم بود» (نووی، ۱۶۳/۱؛ ابن طولون، ۷۲). «او سرور زنان و عقیله قریش بود و عقل تام و نظر و رأی درست و استوار داشت و گویند: فصیح‌ترین مردمان و آگاه‌ترین آنان به زبان عرب و علم و شعر و فضل و ادب بود و اخبار بسیاری از او رسیده است» (قمی، منتهی‌الامال، ۶۵۲/۱؛ مدرس، ۴۸/۳).

"واده" بر آن است که سکینه به خاطر شخصیت ویژه خود و حال و هوایی که همچون یک شاهزاده داشت و تحقیرهایی که نسبت به قدرتمندان رومی‌داشت، و نیز به دلیل ارتباط با روشنفکران زمان خود، مشهور شد. او حتی قادر بود سرسخت‌ترین افراد را وادار به سکوت کند و یا سر جای خود بنشاند. همه اخلاقیات او برجسته بود و در همین تفاخرهایش نسبت به امویان و عایشه، پرهیزگاری ویژه او نمودار می‌شود (P, 268, 282).

"کاشف‌الغطاء" ضمن رد برخی اخبار ساختگی از برخی راویان دروغ‌پرداز در مورد سکینه، روایات مربوط به اجتماع شاعران در میهمانی سکینه و قضاوت میان آنان در پس پرده که کرامت این عقیله را حفظ کرده و او را در مقام شایسته شرفش قرار داده، مورد اعتماد و مقبول و معقول دانسته است؛ زیرا به گفته "ابوالفرج اصفهانی" او زنی پاکدامن و عقیف بود که با بزرگان قریش هم نشینی می‌کرد و شاعران گردش جمع می‌شدند و زنی نکته‌سنج بود (ص ۱۶۵).

نتیجه‌گیری

در تحلیل اخبار مرتبط با سکینه بنت الحسین (ع)، می‌توان چنین استنباط کرد که:

۱. او، زنی خردورز، اندیشمند و آگاه به مسائل روز بود و در جریان مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی زمان خود قرار داشت. واکنش‌ها و رفتار او در شرایط مختلف، بیانگر آگاهی از اوضاع زمان و انتقاد نسبت به بی‌کفایتی حاکمان زمان و شایستگی اهل‌بیت (ع) در امر حکومت است. او حتی در مفاخره‌هایش با افراد که به یقین به گوش دیگران می‌رسید، این نکته را به طور مستقیم گوشزد می‌کرد و یاد و نام خاندانش را متذکر می‌شد. او هرگز از حقوق حقه و جایگاه و نسب شریف خود حتی در برابر همسرانش چشم‌پوشی نمی‌کرد و در موقعیت‌های گوناگون جایگاه و موقعیت ویژه و حق پایمال شده و مظلومیت اهل بیت (ع) را یادآور می‌شد.
۲. مجالس ادبی و دیدار شاعران با او در منزلش خالی از هرگونه بی‌اعتنائی یا مخالفت با احکام شرعی بوده است. او حتی مستقیماً با شاعران گفتگو نمی‌کرد و از پس پرده یا با فرستادن کنیزی که خود آموزش داده بود، نظراتش را ابلاغ می‌کرد. گویی شاعران به درستی به نظرات و توانایی او در شناخت دقایق شعر آگاه بودند؛ از این‌رو، گاه برای داوری به حضورش می‌شتافتند و به رأی و نظرش اعتراض نمی‌کردند.
۳. غالب روایت‌های مربوط به سکینه، او را در ارتباط با جامعه و فرهنگ و سیاست به تصویر می‌کشد. بنابراین بررسی و مقایسه اخبار زنان معاصر سکینه می‌تواند در شناخت بیشتر شخصیت او مفید و راهگشا باشد. گویا شرایط نامساعد زمان و فشارهای شدید و سنگینی که خصوصاً پس از واقعه کربلا و در دوران حکومت امویان بر اهل‌بیت (ع) وارد می‌شد، سکینه را به عنوان زنی آگاه، حساس و مسئول وامی‌داشت که برای اعلام جایگاه و مقام و شرف خود و خاندانش روش‌های خاصی در پیش گیرد.
۴. در مورد اخبار مربوط به ارتباط او و مغنیان زمانش، این نکته قابل توجه است که سکینه، غلامش را برای فراگیری نوحه سرایی نزد "ابن سریج" فرستاد و "غریض" برای نوحه سرایی در وفات "محمد بن حنفیه" به منزلش رفت. اخبار دیگر در این زمینه بیشتر به قصه‌ها و افسانه‌های سرگرم‌کننده و بی‌پایه و ساختگی راویان می‌ماند تا واقعیتی تاریخی و البته جسارت برخی راویان در ساختن چنین اخباری و نسبت دادن آن به اهل‌بیت (ع) امری تازه و دور از انتظار نیست و اخباری که با شأن این بانوی بزرگ همخوانی ندارد، حتماً مردود و ساختگی است.

منابع

- [۱]. آبی، منصور بن حسین، *نثر الدر*، به کوشش محمد علی قرنه، قاهره، هیئته المصریه العامه الكتاب، ۱۹۹۰م.
- [۲]. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغه*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الكتب العربیه.
- [۳]. ابن ابی طیفور، احمد، *بلاغات النساء*، به کوشش محمد طاهر الزین، کویت، مکتبه سندس، ۱۹۹۳م.
- [۴]. ابن اثیر، عزالدین علی ابن ابی الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵م.
- [۵]. ابن تغری بردی، جمال الدین، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، قاهره، دارالکتب المصریه، ج ۱، ۱۹۹۹م.
- [۶]. ابن جوزی، یوسف، *المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۵م.
- [۷]. ابن حبیب، ابوجعفر محمد، *المحبر*، به کوشش ایلزه لیختن شتیترا، بیروت، المکتب التجاری، ۱۹۴۲م.
- [۸]. ابن خلکان، احمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، احسان عباس، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۴ق.
- [۹]. ابن رشیق قیروانی، *العمده فی محاسن الشعر و آدابه*، تصحیح محمد قرقران، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۸۸م.
- [۱۰]. ابن زبیر ربعی، محمد، *تاریخ مواد العلماء و وفیاتهم*، به کوشش محمد المصری، کویت، منشورات مرکز المخطوطات و التراث و الوثائق، ج ۱، ۱۹۹۰م.
- [۱۱]. ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر، بی تا.
- [۱۲]. ابن شاکر کتبی، محمد، *فوات الوفیات*، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارصادر.
- [۱۳]. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، قم، المطبعه العلمیه.
- [۱۴]. ابن طقطقی، محمد، *الفخری فی الاداب السلطانیه*، به کوشش هروتویع درنبرغ، شالون، مطبعه مرسو، ۱۸۹۴م.
- [۱۵]. ابن طولون، محمد، *الائمة الاثنی عشر*، به کوشش صلاح الدین المنجد، قم، منشورات الرضی (ع).
- [۱۶]. ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، شرح احمد امین و دیگران، بیروت دارالکتاب العربی، ۱۹۸۲م.
- [۱۷]. ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینه دمشق*، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶م.

- [۱۸]. همو، *تراجم النساء*، به کوشش سکینه الشهابی، بی‌جا، بی‌تا.
- [۱۹]. ابن‌عماد حنبلی، عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۲۰]. ابن‌فرضی اندلسی، عبدالله بن مسلم، *اللقاب*، به کوشش محمد زینهم، بیروت، دارالجیل، چ ۱، ۱۹۹۲م.
- [۲۱]. ابن‌قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، *الشعرو الشعراء*، به کوشش احمد محمدشاکر، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۷م.
- [۲۲]. همو، *عیون الاخبار*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۹۶۹م.
- [۲۳]. همو، *المعارف*، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف، چ ۲، ۱۹۶۹م.
- [۲۴]. ابن‌قنیتو اربلی، عبدالرحمن، *خلاصه الذهب المسبوک*، تصحیح مکی السید جاسم، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۶۴م.
- [۲۵]. ابن‌کثیر، اسماعیل، *البدایه و النهایه*، به کوشش احمد ابوملحم و نجیب عطوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۳م.
- [۲۶]. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، به کوشش علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۹۸۸م.
- [۲۷]. همو، *مختصر تاریخ مدینه دمشق*، به کوشش جمعی از دانشمندان، دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۳-۱۹۹۰م.
- [۲۸]. ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، مطبعه جامعه طهران، ۱۳۵۰ش.
- [۲۹]. ابوبکر اصفهانی، محمدبن داوود، *الزهرة*، به کوشش ابراهیم السامرائی، اردن، مکتبه المنار، چ ۲، ۱۹۸۵م.
- [۳۰]. ابوحیان توحیدی، *البصائر و الذخائر*، به کوشش ابراهیم الکیلانی، دمشق، مکتبه اطلس، ۱۹۶۴م.
- [۳۱]. ابوالفرج اصفهانی، *الآغانی*، قاهره، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳م.
- [۳۲]. همو، *مقاتل الطالبیین*، شرح احمد صقر، ایران، منشورات الشریف الرضی، چ ۱، ۱۳۷۲ش.
- [۳۳]. ابومخنف، لوط بن یحیی، *مقتل الحسین (ع)*، قم، چاپخانه علمیه، چ ۲، ۱۳۶۴ق.
- [۳۴]. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان وزیر، *خیرات حسان*، تنکوزئیل، ۱۳۰۴ق.
- [۳۵]. اعلمی حائری، محمدحسین، *تراجم اعلام النساء*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چ ۱، ۱۹۸۷م.
- [۳۶]. بغدادی، عبدالقادر، *خزانه الادب و لب لباب لسان العرب*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره مکتبه خانجی،.
- [۳۷]. بلاذری، احمد، *الجمال من انساب الاشراف*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، چ ۱، ۱۹۹۶م.

- [۳۸]. بنت الشاطیء، عائشه عبدالرحمن، *سکینه بنت الحسین*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۵م.
- [۳۹]. بیهقی، ابراهیم بن محمد، *المحاسن و المساوی*، به کوشش علی عدنان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴۰]. تنوخی، محسن بن علی، *نشوار المحاضره و اخبار المذاکره*، به کوشش عبود شالجبی، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۵م.
- [۴۱]. ثعالبی، ابومنصور، *لطائف المعارف*، ترجمه علی اکبر شهابی خراسانی، تهران، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- [۴۲]. حسون، محمد و ام علی مشکور، *اعلام النساء*، تهران، نشر اسوه، چ ۱، ۱۴۱۱ق.
- [۴۳]. حصری، ابراهیم، *زهر الادب و ثمر الالباب*، به کوشش علی محمود البجاوی، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۳م.
- [۴۴]. حکیمی، محمدرضا، *اعیان النساء عبر العصور المختلفه*، بیروت، مؤسسه الوفاء، چ ۱، ۱۹۸۳م.
- [۴۵]. خلیفه بن خیاط، *تاریخ*، به کوشش سهیل زکار، دمشق، وزاره الثقافه و السياحه و الارشاد القومی، ۱۹۶۸م.
- [۴۶]. ذهبی، محمد، *تاریخ الاسلام*، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۱، ۱۹۹۰م.
- [۴۷]. همو، *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارنوط، بیروت، مؤسسه الرساله، چ ۲، ۱۹۸۲م.
- [۴۸]. زبیر بن بکار، *جمهره نسب قریش و اخبارها*، به کوشش محمود محمدشاکر، قاهره، مکتبه دارالعروبه.
- [۴۹]. زجاجی، عبدالرحمن، *الامالی*، به کوشش عبدالاسلام محمد هارون، قاهره، الموسسه العربیه الحدیثه، چ ۱، ۱۹۸۲م.
- [۵۰]. زرین کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام*، تهران، امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۲ش.
- [۵۱]. همو، *نقد ادبی*، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۵۴ش.
- [۵۲]. زکی مبارک، *الموازنة بین الشعراء*، مصر، مطبعة مصطفى الحلبي و اولاده، چ ۲، ۱۹۳۶م.
- [۵۳]. زمخشری، محمود بن عمر، *ربیع الابرار و نصوص الاخبار*، به کوشش سلیم النعیمی، بغداد، مطبعه العانی، ۱۹۸۲م.
- [۵۴]. سبکی، عبدالوهاب بن علی، *طبقات الشافعیه الکبری*، به کوشش محمود الطناحی، نشر هجر، چ ۲، ۱۹۹۲م.
- [۵۵]. سراج، جعفر بن احمد، *مصارع العشاق*، بیروت، دارصادر، ۱۹۵۸م.
- [۵۶]. سید مرتضی، علی بن حسین، *الامالی*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالکتب العربی، چ ۲، ۱۹۶۷م.

- [۵۷]. شبّر، جواد، *ادب الطف*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- [۵۸]. صبان، محمد بن علی، *اسعاف الراغبین فی سیره الراغبین بهامش نور الابصار*، قاهره، دارالفکر، ۱۹۴۸م.
- [۵۹]. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، *الامالی*، به کوشش فضل الله طباطبایی، قم، مطبعه الحکمه، ۱۳۷۳ ق.
- [۶۰]. صفدی، خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، به کوشش بیرتند راتکه، قیسبادان، دارالنشر فرانتر اشتاینر، ۱۹۷۹م.
- [۶۱]. ضیف، شوقی، *العصر الاسلامی*، مصر، دارالمعارف، ج ۱.
- [۶۲]. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت دارالکتب العلمیه، ج ۳، ۱۹۹۱م.
- [۶۳]. طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ج ۱، ۱۴۱۷ ق.
- [۶۴]. عسکری، مرتضی، *صد و پنجاه صحابی ساختگی*، ترجمه عطاء محمد سردارنیا، نشر طهارت، ۱۳۶۴ ق.
- [۶۵]. عمری، علی بن محمد، *المجدی فی انساب الطالبین*، به کوشش محمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانهی آیت الله المرعشی.
- [۶۶]. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، *روضه الواعظین*، قم، منشورات الشریف الرضی، تاریخ مقدمه ۱۳۸۶ ق.
- [۶۷]. قمی، شیخ عباس، *منتهی الامال*، تعریب نادر التقی، لبنان، الدار الاسلامیه، ۱۹۹۴م.
- [۶۸]. همو، *نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم (ع)*، به کوشش رضا استادی، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ق.
- [۶۹]. کاشف الغطاء، محمدحسین، *جنه المأوی*، به کوشش محمدعلی قاضی طباطبایی، تبریز، ج ۲، ۱۳۹۷ ق.
- [۷۰]. مبارک، علی باشا، *الخطط التوفیقه الجدیده لمصر القاهره و مدنها...*، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ج ۲، ۱۹۸۶م.
- [۷۱]. محب الدین طبری، احمد بن عبدالله، *السمط الثمین فی مناقب امهات المؤمنین*، حلب، مکتبه التراث الاسلامی.
- [۷۲]. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵ ق.
- [۷۳]. محلاتی، ذبیح الله، *ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه*، طهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۷۴]. مدائنی، ابوالحسن، *المردفات من قریش*، به کوشش عبدالاسلام محمد هارون، مصر، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، ۱۹۷۲م.

- [۷۵]. مدرس، میرزا محمدعلی، *ریحانه الادب فی ترجمه المعروفین بالکنیه و اللقب*، طهران، کتابفروشی خیام، چ ۲، ۱۳۶۹ق.
- [۷۶]. مرزبان، محمد بن عمران، *الموشح فی ماخذ العلماء علی الشعراء*، تصحیح محب الدین الخطیب، قاهره، چ ۲، ۱۹۸۵م.
- [۷۷]. مرنسی، فاطمه، *زنان پرده نشین و نخبگان جوشن پوش*، ترجمه ملیحه مغاره‌ای، طهران، نشر نی، ۱۳۸۰ش.
- [۷۸]. مصعب زبیری، ابو عبدالله مصعب بن عبدالله، *نسب قریش*، به کوشش لیلی بروفنسال، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۵۳م.
- [۷۸]. مفید، محمد، *الارشاد*، به کوشش موسسه آل‌البت للاحیاء التراث، قم، المؤتمر العالمی للافیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- [۷۹]. مقرم، عبدالرزاق الموسوی، *السیده سکینه ابنة الحسین الشهید ابی عبدالله الحسین(ع)*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- [۸۰]. مقریزی، تقی‌الدین، *المقفی الکبیر*، به کوشش محمد الیعلوی، بیروت، دار الغرب الاسلامی، چ ۱، ۱۹۹۱م.
- [۸۱]. المناوی، محمد، *الکواکب الدریه فی تراجم سادات الصوفیه الکبری*، محمد ادیب الجادر، بیروت، دارصادر، چ ۱، ۱۹۹۹م.
- [۸۲]. نووی، محیی‌الدین شرف، *تهذیب الاسماء و اللغات*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۸۳]. وشاء، محمد بن احمد، *الظرف و الظرفاء*، به کوشش فهمی سعد، بیروت، عالم‌الکتب، چ ۱، ۱۹۸۵م.
- [۸۴]. یافعی، عبدالله بن اسعد، *مرآه الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چ ۲، ۱۹۷۰م.
- [۸۵]. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بروکهارز، لایبزیگ، ۱۸۶۷-۱۸۶۸م.

منابع لاتین:

- [86]. j- c1 .vadet. (Une Personalite du hidjaz au 1.VII Siecle: Sukayna Petite Fille de Ali) Arabica, III, (1957) 261-87.

Archive of SID

Archive of SID